

نظر



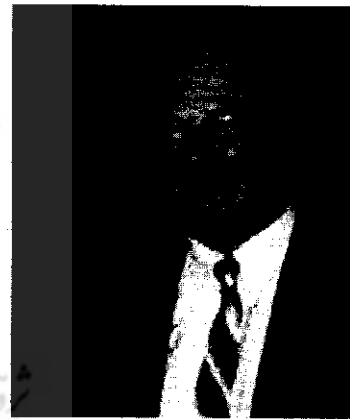
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله علوم انسانی

● فلسفه هر خدمت است و گو
● کلمت و کوی حکمت ابدان، ضرورت ایجاب دستان زینت بهار صلح
● فلسفه هر خدمت است و گو

ابهام‌ها ایمان‌مرا سست نکرد

ارزیابی وثاقت تاریخی آموزه
"رستاخیز مسیح"

جان هیک - ترجمه محمد میرزاحانی



آن چه از پی خواهد آمد ترجمه
آخرین مقاله‌ای است که جان هیک،
متأله و نظریه پرداز کثرت‌گرایی دینی،
نگاشته است. این مقاله، اول بار در
قالب گفتاری در جمع حاضرین در
مجمع کلیساهای متحد در شهر
بیرمنگام انگلیس عرضه شد و پس از
چندی ضمن بازنویسی، بر روی پایگاه
اینترنی
هیک www.Johnhick.uk قرار
گرفت. هیک در این مقاله به کاوش
دراصالت تاریخی ماجرای رستاخیز
مسیح می‌پردازد و وثاقت روایت‌های
این رخداد را به چالش می‌کشد.

نخستین سخنرانی‌های این مجموعه،
سخنرانی‌هایی منهبی-عبادی بوده‌اند. اما این بار قصد
داریم تا با تمرکز بر مطالب عهد جدید درباره رستاخیز، به
کتاب مقدس بپردازیم.

هنگامی که در کلیسا، انجیل خوانده می‌شود و ما
می‌شنویم یا خودمان در خانه آن را می‌خوانیم، به طور
معمول آن را متنی می‌پنداریم. اما طبیعی است که چنین
بیان‌گریم که این گزارش یک شاهد عینی است که
آن چه را دیده برای ما بازگو می‌کند. اما، پیرو اندیشه‌های
علمی انجیل‌شناس، هنگامی که میان گزارش‌های
متفاوت از یک رویداد مشترک یا گفته‌های انجیل‌های
مختلف مقایسه می‌کنیم، پرسش‌هایی مطرح می‌شوند.
مسئلاً عده‌ای از شما دوست دارید درباره
دستاوردهای پژوهش‌های مدرن در حوزه کتاب مقدس
اطلاعات مبسوطی داشته باشید و عده‌ای هم نه. پس
بگذارید بحث خودم را با پاره‌ای از مقدمات آغاز کنم.
اولین نکته این که میان خود علما درباره بسیاری از
مقولات، اختلاف نظر وجود دارد. هنگامی که گزارش
کار آن‌ها را به دست می‌آوریم، مواردی را که جزء
مسلمات تردیدناپذیرند، می‌کنیم و به موارد نامسلم
اجتناب‌ناپذیر تحقیقات تاریخی می‌پردازیم. البته مسلماً
یک حوزه مرکزی بسیار گسترده‌ای از یافته‌های
تردیدناپذیر میان علمای سرشناس و معتبر وجود دارد،
اما در همین موارد هم هستند کسانی که معمولاً درباره
برخی از آراء، نظر متفاوتی دارند. اما به هر جهت اتفاق
نظر بنیادین و گسترده‌ای در این میان به چشم می‌خورد.
این اتفاق نظرها کدامند؟ این را همه قبول دارند که
هیچ‌یک از انجیل‌ها به دست شاهدان عینی رستاخیز، یا
حتی توسط افرادی که عیسی مسیح را دیده بودند، نوشته
نشده است. نخستین انجیل، مرقس^۱، حدود ۷۰ سال
پس از میلاد مسیح نوشته شده، بعد متی^۲ و لوقا^۳ در
دهه (۸۰)، از مرقس به عنوان منبع اصلی خود، همراه با
یک منبع همگانی مفروضی که Q نام گرفت (که البته
شماره‌ای از سرشناس‌ترین علما در مورد آن اختلاف نظر
و مناقشه دارند) و همین‌طور از منابع جداگانه دیگر و
نوشته‌های نوبی از خودشان، بهره‌گرفتند و سرانجام
انجیل یوحنا^۴ که نزدیک اواخر قرن اول میلادی، در
دهه (۹۰) و یا حتی بعد از آن نوشته شده است.
انجیل‌های متی، مرقس، و لوقا را انجیل هم‌نظر^۵
نامیده‌اند، چرا که اطلاعات موجود در این سه، تا حد زیادی
مشترک است. درست برخلاف یوحنا، که ویژگی‌های
کاملاً متفاوتی دارد. در انجیل هم‌نظر، عیسی در قالب
تمثیل‌های فراموش‌ناشدنی و گفته‌ها و احکام پرشور
کوتاه، سخن می‌گوید، درحالی‌که در انجیل یوحنا
گفتارهایی طولانی درباب الهیات^۶ بر زبان می‌آورد و
الهیاتی که در این سخنان تجسم یافته، خیلی بیشتر از
انجیل هم‌نظر، به نفع مسیحیت ارتدوکس است.

منابع مورد استفاده گردآورندگان آن انجیل‌ها،
داستان‌هایی بود که از گروه‌های مختلف جامعه مسیحی
به دست‌شان رسیده بود، گروه‌هایی که دیگر در آن موقع
به سمت جهان غیر یهودی یا جهان مسیحی بار سفر
پسته و در سرزمین‌های اطراف مدیترانه پراکنده شده
بودند. بسیاری از مردم قبل از گسترش یافتن و همگانی
شدن سواد، برای به خاطر سپردن داستان‌های
سنتی، حافظه فوق‌العاده خوبی داشتند؛ اما با همه این
احوال، این داستان‌های سنتی در طول دهه‌ها و در میان
نسل‌ها، به‌ویژه هنگامی که در محیط‌های جغرافیایی و

فرهنگی جدید انتشار یافت، گفته و بازگفته می‌شد و
مدام از سرچشمه‌اصیل خود دور و دورتر می‌گردید.
گرایش‌های جاری در مطالعات امروزی عهد جدید،
تاریخ‌گذاری و زمان‌بندی اسنادی که کمابیش به
رسمیت (کلیسا) شناخته شده بودند و جذب یا فرابگیری
آن چیزی که نقادی متنی و نقادی صورت^۷ نامیده
می‌شود، همه بر دیدگاه‌های متفاوت و مبتکرانه
نویسندگان انجیل‌های متفاوت مبتنی هستند. گرچه
قصد ندارم بر روی این مسئله درنگ کنم چرا که فعلاً
باید به همان مسائل پیش‌تر مطرح شده بپردازیم.

این‌ها چه تأثیری روی روایت‌های رستاخیز عیسی
مسیح دارند؟ ما در فهم متداول خود از رستاخیز عیسی
به این سمت گرایش داریم که بدون توجه به اختلاف
نظرهای نویسندگان انجیل، گفته‌های انجیل‌های
متفاوت را در این باب ادغام و یکسان کنیم. عید قیام
مسیح^۸ به پیام یا رسالت این رستاخیز، که بر پایه
آن، عیسی مسیح مصلوب و سوزانده شد و در سومین روز
از میان مردگان برخاسته، مرکزیت داده است.
پرسش‌هایی که عهد جدید شناسان مطرح کرده‌اند، بر
معنای عبارت "از مردگان برخاستن"^۹ متمرکز شده
است. شکی نیست که یک رویداد بسیار چشمگیر و
پرمعنا رخ داده است که ما آن را رستاخیز عیسی مسیح
نام نهاده‌ایم. اما به راستی آن رویداد یا مجموعه آن
رویدادها چه بوده است؟

دو جریان عمده در میراث عهد جدید وجود دارد که
می‌توان یکی را سنت جسمانی^{۱۰} دانستن نام نهاد و
دیگری را میراث رؤیا و الهام^{۱۱}. سنت جسمانی، بر اساس
گفته لوقا در انجیلش و نیز برپایه کتاب اعمال رسولان^{۱۲}،
از گور خالی و جسم برخاسته عیسی مسیح که در طول
چهل روز گاه‌گاه حواریون‌اش آن را رؤیت کرده‌اند و
سپس معراج جسمانی او به آسمان، حکایت می‌کند.
سنت رؤیا و الهام احتمالاً برآمده از یکی از رویاهایی است
که در آن به حواریون‌اش حس نیرومندی از حضور خود
نزد آن‌ها را، القا نموده و به آن‌ها چنین الهام کرده است
که به او ایمان داشته باشند و بر یاد و خاطره او و
آموزه‌هایش شهادت بدهند.

از این منظر باید یادی بکنم از یک شق رادیکال و بعد
آن‌را رها کرده و به سخن ادامه بدهم چرا که فعلاً
نمی‌خواهم به آن بپردازم البته میزان اعتبار و اهمیت آن
را درست نمی‌دانم. برخی از اندیشمندان (مثل مارین
سلاویکی، نگاه کنید به *the Lord*، ۱۹۹۴، انتشارات
فورترس، ص ۱۸۰؛ و به تبعیت از آن: جان دومینیک
کروسان، پیدایش مسیحیت، ۱۹۹۸، نیویورک:
هارپرکالینز، صص بیست‌وهفت، ۵۲۸، ۵۵۵) بر این
باورند که تمام داستان یوسف رامه‌ای (*Arimathea*)
از بلاد کهن یهود و گور خانوادگی‌شان و دفن عیسی
مسیح در آن، ساختهای جدید است. به گفته این
اندیشمندان، اجسام مقتولان به وسیله سربازان رومی
درون چاله‌ای انباشته از آهک انداخته می‌شد که جسم
به سرعت و از نظر بهداشتی^{۱۳} تجزیه می‌شد است و
دلیل این که عملاً هیچ باقی‌مانده‌ای از استخوان‌های
مسیح که دو هزار سال پیش در آغاز سده نخست
میلادی در بیرون از اورشلیم مصلوب شد، یافت
نمی‌شود، همین است. آیا این نظر درست است؟ می‌تواند
چنین باشد، اما صراحتاً باید بگویم که نمی‌دانم و
نمی‌خواهم که چنین باوری داشته باشم.

آنچه که قصد دارم به آن بپردازم این است که از شما

بخواهم به ناسازگاری‌ها و ضد و نقیض‌هایی^{۱۱} توجه کنید که از مقایسه میان انجیل‌های مختلف به دست می‌آید. پاره‌ای از سنت جسمانی این است که جسد مسیح در گوری گذاشته شد که یوسف رامه‌ای آن‌را آماده کرده بود. اما این روایت با لایه‌های دیگر از میراث مسیحی سازگاری ندارد که مدعی است شاگردان مسیح او را به خاک نسپردند بلکه یهودیانی این کار را کردند که تئارک مرگ او را دیده بودند. این ماجرا را در کتاب اعمال رسولان، (۱۳: ۲۸-۲۹) می‌بینیم که گفتاری از پولس^{۱۲} رسول را گزارش می‌کند که می‌گوید: «و هر چند [مقامات یهودی] هیچ علت قتل در وی نیافتند از پیلاتس^{۱۳} خواهش کردند که او کشته شود، پس چون آن‌چه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند او را از صلیب پایین آورده به قبر سپردند.»^{۱۴} این با داستان یوسف رامه‌ای سازگار نیست. برخی از مفسران این‌گونه گفته‌اند که لوقا می‌خواهد یهودیان را به خاطر مرگ مسیح ملامت کرده و آن‌ها را مقصر این امر بداند. اما معضل اینجاست که انجیل لوقا و رساله‌های پولس رسول به رومیان از قرار هر دو به دست یک نفر نوشته شده که همان لوقا باشد. اما لوقا در اعمال رسولان با لوقا در انجیل لوقا، که داستان یوسف رامه‌ای را می‌گوید، تفاوت دارد (فصل ۲۳). چه باید کرد؟ نمی‌دانم. اما این نمونه‌ای بود از مسائلی که در نگاه ریزبینانه و نزدیک‌تر به متون، برایمان آشکار می‌شود.

بگذارید برگردیم سر ماجرای گور خالی و سنت رستاخیز جسمانی و بر جنبه‌ی مادی^{۱۵} آن تمرکز کنیم. از سوی، شاگردان مسیح زخم‌های دست و پاهای مسیح برخاسته را می‌بینند (لوقا). زنانی که بر سر گور رفته بودند، عیسی را در باغ ملاقات می‌کنند و^{۱۶} به پایش می‌افتند^{۱۷} (متی)، و او با آن‌ها در جلیله، ماهی می‌خورد (لوقا) و یوحنا). این به ماجرای سراسر جسمانی و مادی اشاره دارد. با این وجود در مرقس که نخستین انجیل است به هیچ یک از این‌ها اشاره‌ای نشده است. اما سنت جسمانی می‌گوید که مسیح برخاسته^{۱۸} می‌تواند یک‌بار در خانه‌ای، بدون آن که از در آن وارد شود، تجسم

بیابد و به همین صورت بعد از پاره کردن نان شام عشاء ربانی^{۱۹} در راه عمواس^{۲۰} با دو تن از شاگردانش، از نظر آن‌ها ناپدید شود. این پیدا و ناپیدا شدن (تجسم یافتن و دوباره از تجسم بیرون آمدن)^{۲۱} در مورد لباس‌های او هم صادق بوده است. یک واقعیت شگفت دیگر این‌جاست که احیا شدن مسیح یک بار نبوده بلکه بارها اتفاق افتاده است در انجیل یوحنا در نزد مریم مجدلیه^{۲۲} بر سر گور، که مریم مجدلیه گمان کرده بود او باغبان است؛ و در انجیل لوقا با دو تن از شاگردانش در راه عمواس که به گفت و گویی طولانی کشیده بود، بدون این که بفهمند او عیسی مسیح است. همچنین گفته شگفتی آور متی که عیسی مسیح در کوه جلیله بر شاگردانش ظاهر می‌شود^{۲۳} اما بعضی شک کردند،^{۲۴} گرچه لفظ شک کردند^{۲۵} احتمالاً به جای چیزی معادل^{۲۶} در شگفت شدند^{۲۷} آمده، ولی باز هم پذیرش‌اش دشوار می‌نماید. (متی، ۱۷: ۲۸).

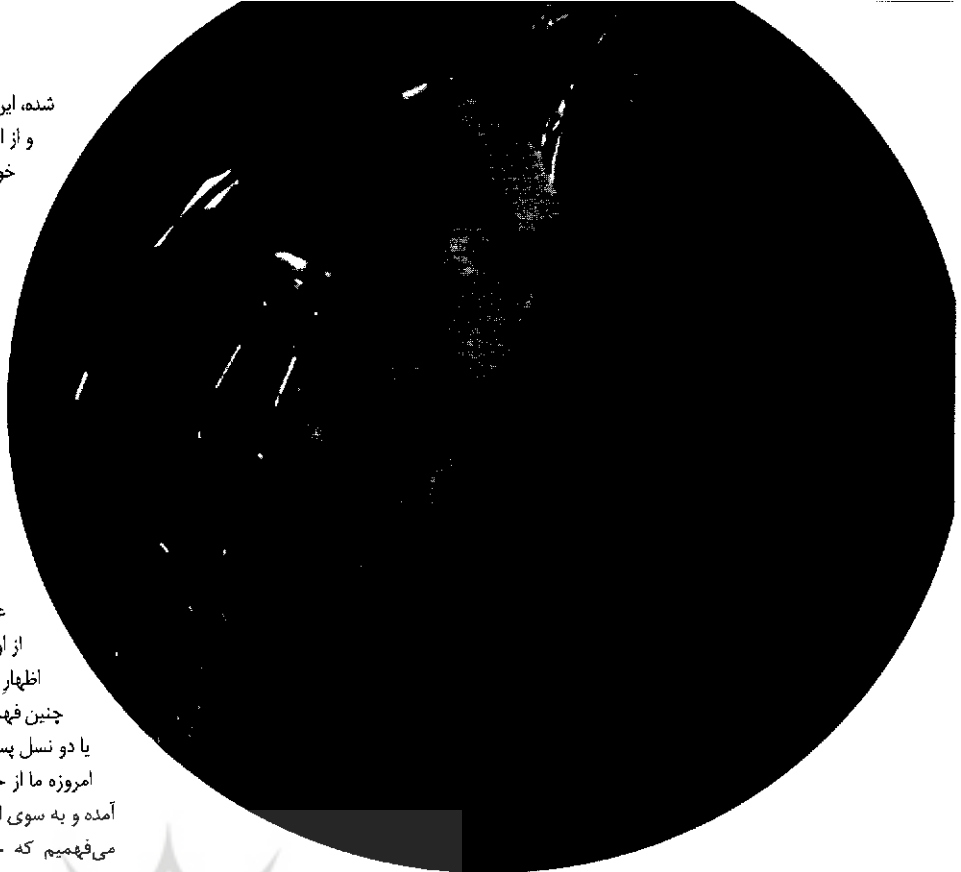
اما از منظری دیگر، اجزای شگفت دیگری در این ماجراها وجود دارد و آنچه به طور عادی گفته شده این است که جسم برخاسته در واقع همان جسمی است که در گور گذاشته شده بود، اما به گونه‌ای تغییر می‌کند یا چهره عوض می‌کند یا دیگرگون می‌شود که دیگر مطیع قوانین عادی فیزیک نمی‌ماند. این را می‌توان پذیرفت که مسیح به طور ناگهانی در قالب جسمانی خود وارد خانه‌ای در بسته شود، اما نمی‌توان پذیرفت که تعدادی از شاگردانش او را نشانند. بنابراین هنوز معماهای فراوانی در این موضوع باقی است.

هنوز معمای دیگری باقی مانده است و آن این‌که اگر عیسی مسیح تغییر یافته^{۲۸} می‌تواند از لای دیوارهای خانه‌ای در بسته عبور کند و به خواست خود پیدا و ناپیدا شود، چرا برای بیرون آمدن از گور نیازمند کمک است؟ چرا می‌بایست فرشته‌ای فرود بیاید و سنگ را به کناری بگلتاند (متی)؟ آیا این نمی‌توانست دلیل استوارتری برای رستاخیز جسمانی او باشد که گور کاملاً پوشانده شود و بعد که در آن گشوده می‌شود، به طور رسمی آشکار گردد که گور خالی است؟ بر این اساس به نظر می‌رسد این ماجرا که گور پیش از آن که صبح روز

یکشنبه زن‌ها برسند باز شده، خیلی سست‌تر از میراث سنتی استوار است. نه فقط به این سبب که غیر ضروری به نظر می‌رسد، بلکه چون این ادعا را به وجود می‌آورد [که در واقع در همان زمان هم به وجود آمد (متی، ۲۸: ۱۱-۱۵)] که یک نفر جسم را از گور خارج کرده است. این‌ها پرسش‌های دشوار و احتمالاً بدون پاسخی است که به خودتان محول‌شان می‌کنم.

حال برگردیم سر اتفاق نظرهای^{۲۹} عالمان انجیل‌شناس؛ یکی از قسمت‌های مهم آخرین فصل انجیل مرقس است که اشاره دارد به ظهور عیسی بر مریم مجدلیه بعد بر دو تن از شاگردانش که نام‌شان ذکر نمی‌شود، سپس برای باقی آن‌ها و برای یازده نفرشان که دور سفره نشسته‌اند و موظف کردن آن‌ها برای موعظه کردن مردم دنیا به انجیل و گفتن این که «هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد؛ و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد؛ و سرانجام گزارش این که عیسی مسیح به سوی آسمان بالا رفت و دست راست خداوند بنشست. به هر جهت هیچ یک از این موارد در قدیمی‌ترین نسخه‌ها و دست‌نوشته‌ها^{۳۰} موجود نیست و به باور عموم، افزوده‌های متأخر هستند. به همین دلیل برخی از ترجمه‌های جدید انگلیسی انجیل^{۳۱}، میان آیه ۸ فصل ۱۶ انجیل لوقا با آیات بعدی‌اش جای خالی گذاشته‌اند. در انجیل اصلی، انجیل لوقا در فصل ۱۶ به آیه ۸ ختم می‌شود. این پایان اصلی معماگونه است. دو مریم، مریم مجدلیه و مادر عیسی مسیح، صبح زود روز یکشنبه برای تذهین جسد بر سر گور می‌روند. آن‌ها می‌بینند که پیش از رسیدن‌شان، سنگ کنار رفته و یک مرد جوان سفیدپوش، در انجیل متی به جای این مرد یک فرشته است و در انجیل لوقا دو فرشته که بر اساس انجیل مرقس، به آن‌ها می‌گوید که عیسی مسیح برخاسته و بر پطرس^{۳۲} و شاگردان در جلیله ظاهر خواهد شد؛ بعد به این آیات ختم می‌شود پس به زودی بیرون شده از قبر گریختند؛ زیرا لرزه و حیرت آن‌ها را فرو گرفته بود؛ و به کسی چیزی نگفتند

اگر از من بپرسید که از میان این همه مواد ناسازگار و گاه ضد و نقیض به کدام باور دارم، خواهم گفت به نظر من یقیناً پس از مرگ عیسی مسیح باید یک سری رؤیا و الهام رخ داده باشد. به هیچ وجه یقین ندارم که حتماً یک جسم مادی‌ای در کار بوده است. اما ایمان من به عیسی مسیح به عنوان خداوند، ارتباطی به بالا و پایین شدن‌ها میان نمونه‌ای از بررسی‌هایی که ارائه کردم، ندارد. من نمی‌خواهم صاحب ایمانی باشم که به سبب چنین نشانه‌های ناسازی، دست‌خوش تزلزل شود. گرچه ایمانی هم نمی‌خواهم که موجب شود چشم‌ها بر این واقعیت‌های ناسازگار بینند



شده، این است که اولین افرادی که عیسیٰ برخاسته را دیدند، او را نشناختند. و از اینها شگفت‌تر، خصیصه اسرارآمیز عیسیٰ مسیح برخاسته است که به خواست خود پیدا و ناپیدا می‌شود.

یک مورد دیگر هم در انجیل متی هست که از سویی تأییدکننده سنت رستاخیز جسمانی است اما از سویی دیگر پرسشی درباره این رستاخیز به وجود می‌آورد. این مورد در متی، فصل ۲۷، آیات ۵۲-۵۳ نمایان است، که چنین می‌گوید: "و قیرها گشاده شد و بسیاری از بدن‌های مقدّسین که آرامیده بودند، برخاستند و بعد از برخاستن وی [عیسی] از قبور برآمده به شهر مقدّس [اورشلیم] رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند." این آیات خاطر نشان می‌کنند که برای یهودیان آن زمان، رستاخیز به معنای رستاخیز جسمانی بوده است. بنابراین در نظر آن‌ها، این‌که عیسی گفته بود از مردگان بر خواهد خاست، باید معنی‌اش چنین باشد که جسم عیسی از گور بیرون می‌آید. ولی از سوی دیگر، این نمونه با سنت خواب و رؤیای عهد جدید تناسب دارد. چرا که اگر ادعای اصلی شاگردان این بود که عیسی مسیح بر آن‌ها ظاهر شده، یعنی این‌که آن‌ها خواب و رؤیاهایی از او دیده‌اند و اگر این سخن برای خودشان کافی و راضی‌کننده بوده، این اظهار دیدن خدای برخاسته^{۳۰} در آن زمان تا حدودی اجتناب‌ناپذیر بوده، چنین فهمیده می‌شود که آن‌ها جسم برخاسته او را دیده‌اند و انجیل‌ها هم یک یا دو نسل پس از ماجرا، احتمالاً همین صورت را پذیرفته‌اند.

امروزه ما از خواندن این داستان که شمار زیادی از مردگان از قبرهای خود بیرون آمده و به سوی اورشلیم رهسپار شدند و عدّه زیادی هم آن را مشاهده کردند چنین می‌فهمیم که خوانندگان انجیل متی در دهه ۸۰ میلادی بدون هیچ پرسشی می‌توانستند این حرف‌ها را بپذیرند. چرا که در روزگاران کهن، داستان‌های شگفت فیزیکی، امری معمولی تلقی شده و مثل امروز با پرسش و اما و اگر روبه‌رو نمی‌شدند. هنوز هم چنین رخدادی از نظر تاریخی به‌شدت غیر محتمل است. چنین رویداد شگفتی، مطمئناً می‌بایست در اسناد و مکتوبات آن دوره رومی ثبت شده باشد. اما Josephus and Tacitus که اشاره می‌کند آموزگاری بوده عیسی نام، که به دست رومی‌ها اعدام گردیده هیچ اشاره‌ای به داستان‌های رستاخیز عیسی مسیح یا رستاخیز انبوهی از مردگان که از گور برآمده و در اورشلیم در انظار همگان ظاهر شدند، ندارد. فهم این‌که چگونه سران رومی در اورشلیم می‌توانند آگاهی از چنین پدیده شگفت‌آور عظیمی را نادیده بگیرند و چگونه می‌توانند چنین رویدادی به عنوان یک واقعه شگفت‌آور تاریخی، ثبت نشود، بسیار دشوار است. شما فقط تصوّر کنید که تعداد زیادی از مردگان از گورهای‌شان در گورستان لاج هیل^{۳۱} برخاسته‌اند و از راه بریستول^{۳۲} راهی مرکز شهرند و بسیاری از مردم هم دارند، آن‌ها را می‌بینند!

این‌که بعدها داستان‌گور خالی در هر چهار انجیل هم وارد می‌شود، به نظر می‌رسد که از افزوده‌های سنتی متأخر باشد. این ماجرا جزئی از پیام اصلی‌ای که پولس از حواریون دریافته، نبوده و ظاهراً پولس از آن خبر نداشته است. در هیچ یک از نامه‌های پولس به آن اشاره‌ای نمی‌شود و نخستین بار در انجیل مرقس در حدود ۷۰ میلادی به آن اشاره رفته است. به باور بسیاری از علمای انجیل‌شناس، این مورد یکی از موارد مشکوک انجیل‌هاست.

تا این‌جا بیشتر در مورد انجیل‌ها حرف زدیم. اما جالب اینجاست که نخستین اشاره به رستاخیز مسیح در هیچ‌یک از انجیل‌ها نیست بلکه پولس، در رساله اول به قرنتیان، باب ۱۵، آیه ۴ به این رویداد اشاره دارد که تاریخ آن مربوط به اوایل دهه ۵۰ میلادی است. این مسئله اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا پولس از میان آن‌هایی که با ماجرای مسیح برخاسته، درگیر بوده‌اند، تنها شخصی است که گزارش دست اولی ارائه کرده است؛ یا دست‌کم گزارش نویسنده اعمال پولس رسول، مبتنی بر گزارش خود پولس است. باز دوباره به این مسئله برمی‌گردیم. اما پولس در رساله اول خود به خوانندگانش پیامی را یادآور می‌شود که از شاگردان مسیح بعد از گفت و گویش با آن‌ها در سال ۳۳ یا ۳۴ به دست آورده است امروزه همه معتقدند که واقعه به صلیب کشیدن عیسی مسیح در سال ۳۰ میلادی روی داده است. آن پیام چنین است: "مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مُرد و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست و اینکه بر کفایت [پطرس]^{۳۳} ظاهر شد و بعد از او به آن دوازده و پس از آن بر زیاده از پانصد برادر یک‌بار ظاهر شد که بیشتر از آن‌ها تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند، از آن پس به یعقوب^{۳۴} ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان^{۳۵}. پولس در انتها می‌افزاید که مسیح بر او هم مثل یک طفل سقط شده یا زودرس^{۳۶} ظاهر شد. پرسش بزرگ این است که آیا این برخاستن و ظاهر شدن، در پیام اصلی او بدین معناست که برخاستن او جسمانی بوده،

زیرا می‌ترسیدند؛ سپس مرقس از گور خالی و وعده ظهور در جلیله سخن می‌گوید، اما نه ظهوری واقعی، و تلویحاً هرگونه ظاهر شدنی را در اورشلیم منتفی می‌داند.

انجیل متی و لوقا تا پایان اصلی انجیل مرقس از آن تبعیت می‌کنند، اما از آن‌جا به بعد آن قدر اختلاف پیدا می‌کنند که امکان ندارد آن‌ها را با هم یا با انجیل یوحنا هماهنگ کرد. در انجیل لوقا در جلیله ظهور رخ نمی‌دهد. به گفته لوقا ظاهر شدن‌ها تنها در اورشلیم و نزدیکی‌های راه عمواس واقع می‌شود. ظهور دیگری برای پطرس و بعد یک‌بار برای همه شاگردان هست که عیسی مسیح به طور غیر منتظره‌ای در میان‌شان آشکار می‌شود، آن‌ها را به بیت عنیا^{۳۷} می‌برد و خودش به آسمان بالا برده می‌شود. همه این وقایع در نواحی اورشلیم و در یک روز روی می‌دهد و در رساله‌های پولس رسول، که به دست همان نویسنده نوشته شده، دوباره مکان ظاهر شدن به اورشلیم منحصر شده و به شاگردان دستور داده می‌شود که همان‌جا بمانند تا به وسیله روح‌القدس^{۳۸} تممید یابند (اشاره به عید پنجاهه)^{۳۹}. کتاب اعمال بعد از این‌ها به معراج می‌پردازد: "و چون این را گفت، وقتی که آن‌ها می‌نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان آن‌ها در ربود" (اعمال، ۹:۱). اینها گفته لوقاست.

از طرفی، متی از زلزله‌های گزارش می‌دهد و از فرود آمدن یک فرشته برای برداشتن سنگ از روی گور و گزارش می‌دهد که بالای گور محافظانی بودند، قاعدتاً باید سربازان رومی باشند، که لوزه بر اندام‌شان افتاد و مثل مرده‌ها شدند. بعد زن‌ها عیسی مسیح را در باغ ملاقات کردند و او به آن‌ها گفت شاگردانش را خبر دهند تا به جلیله بروند، جایی که او می‌خواهد آنها را ببیند. در انجیل متی بر خلاف انجیل یوحنا هیچ ظهور دیگری در اورشلیم به وقوع نمی‌پیوندد. بنا بر انجیل متی، شاگردان عیسی به جلیله بر فراز کوهی می‌روند که قرار است آنجا عیسی را ملاقات کنند، گرچه متی می‌افزاید "لیکن بعضی شک کردند" یا "در شگفت شدند" (متی، ۲۸: ۱۷). عیسی در آن‌جا آن‌ها را مأمور ابلاغ پیام خود می‌کند تا بروند و همه امت‌ها را دعوت کرده، پیرو خود کنند. از طرف دیگر، متی به داستان معراج اشاره‌ای ندارد.

انجیل یوحنا، که بعدتر نوشته شده، به ظهورهای گسترده‌ای در یک دوره چهل روزه در اورشلیم و جلیله اشاره دارد، اما هم‌چنان خبری از داستان معراج نیست. بر این اساس هنگامی که روایت‌های انجیل‌های مختلف را کنار هم می‌گذاریم، نکات مبهم و عجیبی هست که چشم‌پوشی از آن‌ها ناممکن است. همه نسخه‌ها با هم نمی‌توانند درست باشند. این‌ها باز نماینده سنت‌های مختلفی هستند. در مرقس، اولین انجیل، با پایانی رازآمیز و مبهم^{۴۰} روبه‌رویم و از ظهور هم خبری نیست. در متی به ظهور مسیح هم در اورشلیم و هم جلیله در طول چند روز یا چند هفته، یا به روایت سنتی در طول چهل روز، اشاره دارد، حال آن‌که در لوقا ظهور تنها در اورشلیم و حوالی آن است و آن هم در زمانی کوتاه در چند ساعت. نکته معماگونه دیگر که در لوقا و یوحنا به آن اشاره

یعنی همین جسم مادی از گور بیرون آمده، یا برای او هم مثل پطرس و برخی دیگر، خواب و رؤیایی بوده است. اگر آخرین داستان‌های انجیل را بخوانیم و به سمت نخستین قسمت‌های سخنان پولس قدیس برویم همان‌گونه که به‌طور معمول همین کار را می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که رستاخیزی مادی بوده و اگر این‌طور پیش نرویم، این رستاخیز با هم سنت جسمانی دانستن و هم سنت خواب و رؤیایی دانستن سازگار به نظر می‌رسد.

یک تعبیری از اشاره پولس به ظاهر شدن یکباره خدای برخاسته بر بیش از پانصد نفر از برادران در ضمن چرا زنان نه، یا اینکه شاید واژه "برادران" شامل همه می‌شود؟ انتظار داریم که بعد از دو یا سه سال از گذشت آن ماجرا، بیشتر آن پانصد نفر هنوز زنده باشند. بنابراین به احتمال زیاد این مسئله جزئی از پیام اصلی‌ای نبوده است که پولس رسول دریافت کرده بلکه چیزی بوده که حدوداً در طول بیست سال قبل از نگارش رساله پولس، جزئی از میراث شده است.

گزارش خود پولس از رویارویی با خداوند برخاسته ابتدا در کتاب اعمال رسولان، باب ۹، آیات ۱-۹ و بعد در گفتارهای گزارش شده‌اش در همین رساله وجود دارد. در کتاب اعمال رسولان، باب ۲۲، آیات ۶ تا ۹ می‌گوید: "و در اثنای راه چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری از آسمان گرد من درخشید. پس بر زمین افتاده هانفی را شنیدم که به من می‌گوید: "ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟" و من جواب دادم: "خداوند تو کیستی؟" او مرا گفت: "من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی." و همراهان من نور را دیده [ترسان گشتند] ولی آواز آن کس را که با من سخن گفته نشنیدند. به یبانی دیگر، در این گزارش با یک ندای درونی روبه‌رو بودیم. و از دیگرسو، در عبارتی از باب ۹، دیگران صدا را می‌شنوند اما چیزی نمی‌بینند و بعد در کتاب اعمال، ۲۶: ۱۳-۱۶، جایی که پولس با شاه آفریپاس صحبت می‌کند، شرحی می‌دهد از ماجرای خود: می‌گوید که در راه دمشق "در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر، نوری را در آسمان دیدم، درخشنده‌تر از خورشید که در دور من و همسفرانم تابید و چون همه بر زمین افتادیم، هانفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته گفت: "ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر می‌خواهد لگد زدن دشوار است." باز این جا هم دوباره همراهان او نور را می‌بینند اما صدایی نمی‌شنوند. اینجا صدایی که سخن می‌گوید، طولانی‌تر از گزارش‌های دیگر است: عیسی مسیح می‌خواهد پولس را مأمور رسالت خود برای مسیحیان گرداند.

حالا پولس (مطابق با لوقا، نویسنده کتاب اعمال رسول) از این تجربه خبر می‌دهد که خدای برخاسته بر او ظاهر شد. به خاطر دارید که در این فهرستی که خودش از ظاهر شدن‌های عیسی مسیح ارائه کرده بود، این مورد را گنجانده بود. "و آخر همه، بر من مثل طفل سبقت شده ظاهر گردید." (رساله اول پولس، ۱۵: ۸). این مسئله برای پولس اهمیت حیاتی دارد چرا که او را به‌عنوان یک رسول یا حواری مسیح تأیید می‌کند. او در نامه‌های خود، از خودش به نام رسول عیسی مسیح یاد می‌کند (برای نمونه، رساله به غلاطیان، ۱: ۱) و می‌گوید (غلاطیان، ۱: ۱۶) که خداوند "پسر خود را در من آشکار ساخت." در رساله اول به قرتیان، ۹: ۱ می‌پرسد: "آیا رسول نیستی؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ در این‌جا او همان فعل یونانی را به کار می‌برد (فعل *opthe*) که رسولان دیگری که عیسی را دیده بودند به کار برده بودند. به هر حال علمای انجیل‌شناس، عموماً توافق دارند که این واژه، به همراه مفعول با واسطه، بهتر است که به "پدیدار شد بر" یا "دیده شد بوسیله" ترجمه شود. به عبارتی دیگر، این فعل با حضور خواب و رؤیای گوناگون بیشتر سازگار است تا با حضور مادی.

پس پولس در راه دمشق، در یک تجربه چشمگیر و سنگین، شعله‌ای نورانی می‌بیند الهامی از عیسی مسیح دریافت می‌کند و ندایی می‌شنود. در آن‌جا حضور مادی عیسی وجود نداشته، نه به این دلیل که پولس با کسی حرف نزد بلکه هم‌چنین به این خاطر که اگر کسی آن‌جا بود، آن‌هایی هم که همراه پولس بودند، او را می‌دیدند. پولس الهامی از عیسی دریافت کرد و ندایی درونی شنید. این خیلی معقول به نظر می‌رسد که تجربه پولس را به‌عنوان مدرک یا نشانه خودمان برای تجربه پیشین اولین رسول به حساب بیاوریم. اگر چنین باشد، آن‌ها الهام‌هایی از خدای برخاسته داشته‌اند، اما حضوری جسمانی در کار نبوده است.

در واقع، برای پولس، اندیشه واقعه رستاخیز جسمانی با عقیده‌اش مبنی بر این که "گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود" (رساله اول به قرتیان، ۱۵: ۵۰) سازگار باشد و نیز با این اعتقادش که رستاخیز مؤمنان در جسم مادی‌شان نیست بلکه در کالبد روحانی‌شان است. او می‌گوید: "جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد؛ اگر جسم نفسانی هست، هر آینه جسم روحانی نیز هست" (رساله اول به قرتیان، ۱۵: ۴۴) اگر این اعتقاد پولس است، به راستی ممکن است چنین بیانیدند که آن چه او در رؤیای خود دیده، همان کالبد روحانی مسیح بوده است.

حال ما هستیم و این همه پرسش. ما خواه تأویل جسمانی مواد پیچیده مربوط به کتاب مقدس را بپذیریم و خواه تأویل رؤیا و الهام گونه‌شان را، چاره‌ای نداریم جز این که بپذیریم بعضی از مسائل، اساساً حل نشدنی هستند

در پذیرش سنت رؤیا و الهام یک دشواری احتمالی وجود دارد. این طبیعی است که تعداد زیادی از انسان‌ها یک چیز مادی را همه در یک لحظه ببینند، اما آیا آن‌ها می‌توانند رؤیای مشترکی در زمان مشترکی داشته باشند - همه شاگردان عیسی در یک لحظه و تمام آن پانصد نفر؟ عجیب نیست که یک نفر رؤیای زودگذری از یک شخصی که تازه مرده است داشته باشد. (من خودم چنین رؤیایی داشته‌ام). اما در مورد دیدن رؤیای یک مرده به صورت گروهی چه می‌توان گفت؟ بستگی دارد به این که سالنامه‌های پیرا روانشناسی "نمونه‌هایی از خیال دریافت شده جمعی" را ثبت کرده باشند یا نه. اما احتمال قوی‌تر این است که ماجراهای تمام شاگردان با یکدیگر، و آن پانصد نفر، که هم‌زمان عیسی مسیح برخاسته را دیده‌اند، ساخته متأخری باشد که در درون یک سنت گسترش‌یافته گسترش یافته است. پیش‌تر اشاره کردم که ماجرای آن پانصد نفر جزئی از پیام اصلی‌ای که پولس از شاگردان مسیح دریافت کرده، نبوده است. پس این هم یک پرسش بی‌پاسخ دیگر.

حال ما هستیم و این همه پرسش. ما خواه تأویل جسمانی مواد پیچیده مربوط به کتاب مقدس را بپذیریم و خواه تأویل رؤیا و الهام گونه‌شان را، چاره‌ای نداریم جز این که بپذیریم بعضی از مسائل، اساساً حل‌نشده هستند.

سرتاجام، واژه عید پاک که عنوان این مجموعه است، برای من چه معنایی دارد؟ راستش، معنا و مفهوم این واژه برای من، به این همه معماهای حل‌نشده و نشانه‌های ضد و نقیض موجود در متن‌ها، هیچ ارتباطی ندارد. با این وصف اگر از من بپرسید که از میان این همه مواد ناسازگار و گاه ضد و نقیض به کدام باور دارم، خواهم گفت به نظر من یقیناً پس از مرگ عیسی مسیح باید یک سری رؤیا و الهام رخ داده باشد. به هیچ وجه یقین ندارم که حتماً یک جسم مادی‌ای در کار بوده است. اما ایمان من به عیسی مسیح به عنوان خداوند ارتباطی به بالا و پایین شدن‌ها، میان نمونه‌ای از بررسی‌هایی که ارائه کردم، ندارد. من نمی‌خواهم صاحب‌ایمانی باشم که به سبب چنین نشانه‌های ناسازی دست‌خوش تزلزل شود. گرچه ایمانی هم نمی‌خواهم که موجب شود چشم را بر این واقعیت‌های ناسازگار ببندم. البته می‌دانم که بسیاری دوست دارند همه این مشکلات و معضلات را کنار بگذارند و یک اعتقاد سراسر ساده‌ای^{۵۱} داشته باشند، مبنی بر این که برخاستن عیسی مسیح از گور جسمانی بوده؛ من هیچ نزاعی با این دسته ندارم، هر چند صادقانه نمی‌توانم در یقین مسلم^{۵۲} آن‌ها شریک باشم.

پس برای من عید پاک، یک نماد شاد و شادی‌بخش^{۵۳} از اصل مرکزی انجیل است، هدیه خداوند است برای تجدید حیات، برای آغازی نو، برای تولدی دوباره و برای زندگانی فراتر از مرگ. و هم‌زمانی این عید با بهار، هنگامی که طبیعت در اندیشه تجدید حیات خویش است، تقارن شادی‌بخشی است. عید پاک نماد امید ما مسیحیان است. نماد حقیقت جاودان زندگی جدید، نماد آزادی و رهایی از چنگال گذشته، نماد گشودگی به آینده^{۵۴}، به امکاناتی تازه، آخرین راه گشوده به ملکوت خداوند و مفهومی از زندگی در آن سوی مرزهای مرگ.

پی نوشت ها در دفتر مجله موجود است.